لوازم نظری استقرار مردمسالاری در جوامع دینی

علی‌رضا علوی‌تبار

چگونه می‌توان در کشورهای اسلامی که مردم از آن باورها، گرایش‌ها و کنش‌های دینی دارند، حکومت مردمسالار ایجاد کرد؟ این پرسش مدتی است ذهن بسیاری از نظریه‌پردازان و فعالان سیاسی را به خود مشغول کرده است. پاسخ‌هایی که به این پرسش داده شده است تابعی است از نگاه افراد به دین به ویژه الام از یک سو و نگاه آن‌ها به مردمسالاری از سوی دیگر. برخی از مهمترین پاسخ‌های مطرح شده در این رابطه را با هم مرور می‌کنیم.

الف ـ جدایی‌دین از زندگی اجتماعی

گروهی معتقدند که راه ایجاد مردمسالاری در کشورهای اسلامی این است که همانند کشورهای مسیحی، دین به قلمرو خاص خودش عقب‌نشینی کند و منحصر به زندگی خصوصی شده و خصلتی یکسره درونی پیدا نماید. در این حالت دین تسلطش را بر جنبه‌های مختلف زندگی اجتماعی خارج از قلمرو دین از دست می‌دهد. در این حالت اداره امور جامعه با پذیرش دگرگونی مداوم و تصمیم‌گیری واکنش بر مبنای عقلانی (عقلانیت ابزاری) و فایده‌گرایانه انجام می‌پذیرد و در عرصه امور اجتماعی جامعه هر گونه پایبندی‌اش را به ارزش‌ها و عملکردهای دینی از دست می‌دهد. این دیدگاه به دنبال طرح بردن دین از عرصه عمومی به عرصه خصوصی است (۱). در میان طرفداران این راه حل، هم می‌توان متدینین را یافت و هم افراد غیر دینی را.

ب ـ اجتهاد پویا و رفوع

طرفداران این دیدگاه معتقدند که با اجتهاد شجاعانه و استنباط احکام فقهی جدید از منابع، می‌توان به تفسیری از فقه سیاسی دست یافت که در چارچوب آن بتوان ضمن تعهد به فقه و پایبندی به شریعت در یک نظام مردمسالار زندگی کرد (۲).

پ ـ اجتهاد در مبانی

طرفداران این دیدگاه معتقدند که چارچوب موجود و سرمشق غالب بر اندیشه دینی در حال حاضر نمی‌تواند پذیرای یک نظام مردمسالار باشد. از این رو تنها با اجتهاد در فروع فقهی نمی‌توان به سازگاری شریعت و مردمسالاری دست یافت. از دید آن‌ها ضروری است که در زمینه انتظار ما از دین، نگاه ما به متون مقدس دینی، آنچه ذاتی دین است و آنچه عرضی آن محسوب می‌شود، دست به اجتهاد زد. این نگاه نوعی جابجایی سرمشق غالب را برای عنصری‌شدن دین ضروری می‌داند (۳).

بدون آن‌که وارد بحث تفصیلی در مورد این پاسخ‌ها شوم، می‌کوشم تا از دیدگاه خودم برخی از «لوازم نظری استقرار مردمسالاری در یک جامعه دینی» را برشمارم. طی گفتگوهای آینده، روشن خواهد شد که این لوازم نظری در چارچوب کدامیک از پاسخ‌های پیش‌گفته بهتر تامین می‌گردند. از مقایسه آنچه طی سطور آینده خواهم گفت با مبانی اندیشه سیاسی در سال‌های پیش از انقلاب و سال‌های نخست انقلاب تا حدودی تحول اندیشه سیاسی در میان روشنفکران دینی نیز شناخته خواهد شد.

۱ ـ در الگوی دین‌شناختی جدید، سه رکن اصلی در دین وجود دارد: تجربه دینی، نظام باورهای دینی و عمل دینی.

معارف دینی را نیز می‌توان به تناسب ارکان دین به چهار حوزه تقسیم کرد. معرفت متناظر با تجربه دینی «عرفان» است و معرفت متناظر با نظارت اعتقادات دینی، «علم کلام یا الهیات»، «علم فقه» و «علم اخلاق» نیز به ترتیب به احکام یا اعتقادات هدف ـ وسیله‌ای ناظر به جهت ظاهر و باطن عمل مومن متناظرند. روشن است که لفظ «علم» در اینجا به معنای دانش است و نه به معنای «علم تجربی». منظور از احکام یا باورهای «هدف ـ وسیله‌ای»، احکامی است که روش یا وسیله‌ای را برای رسیدن به اهداف مورد نظر دین طرح می‌کنند.

ظاهرترین و عام‌ترین وجه دین، اعمال و مناسک دینی است. نخستین و مهمترین وجه تمیز جوامع دینی از غیردینی و نیز جوامع دینی از یکدیگر، نوع مناسک و شعایر و آداب جاری میان آن‌هاست. علم فقه تنظیم ظاهر عمل مومن را بر عهده دارد و علم اخلاق تنظیم باطن عمل مومن را التزام به نظام فقهی تفش هویت بخش دارد، یعنی هم موجب شکل‌گیری «فرد دیندار» و «جامعه دینی» می‌شود و هم ضامن دوام و بقای آن. فرد دیندار با التزام به احکام نظام فقهی به قلمرو دینی خاصی گام می‌نهد و پیروان آن دین، وی را منزله عضوی از جامعه دینی خود می‌پذیرند (۴).

از فقه و اخلاق گزیری نیست. تمام ادیان به اقتضای نوع الهیات خود، نحوه خاصی از عمل و زیست را نیز بر مومن الزام می‌کنند. مومن لاجرم واجد عمل خاصی خواهد بود که آن را «عمل دینی» می‌نامیم و این عمل دینی لاجرم در پرتو نظام فقهی و اخلاقی سامان می‌پذیرد. دینداران چه بنیادگرا، چه سنت‌گرا و چه نوگرا هر کدام متناسب با بینش دینی خاص خود نظام اخلاقی و فقهی را برای سامان‌دادن به «عمل دینی» مومنان پیشنهاد می‌کنند.

اراده مومنانه‌زیستن از ارکان «ایمان» است. از این رو نمی‌توان مومنان را دعوت کرد که به گونه‌ای زندگی کنند که گویی خدا نیست و یا اگر هست ما را به خود واگذاشته و کاری به کار ما ندارد. از این رو «دغدغه زندگی متناسب با باورهای دینی» زندگی خصوصی و عمومی مومنان را در بر می‌گیرد. نگرانی مومنان در مورد متناسب‌بودن نظام سیاسی و خط مشی‌های عمومی با باورها و گرایش‌های دینی آن‌ها، نگرانی طبیعی است و نمی‌توان آن را انکار کرده یا نادیده گرفت. طرح این پرسش که چه تحولی باید در نگاه سیاسی الهام گرفته از شریعت در میان مسلمانان صورت گیرد تا پذیرش مردم‌سالاری برای اهل دین توام با آرامش و رضایت باشد، پرسشی است معتادار که پاسخ به آن کمک زیادی برای فراهم‌آمدن لوازم نظری مردمسالاری در جوامع دینی فراهم می‌آورد.

۲ ـ فقه سیاسی ما اگر بتواند نگرش خود را در چند زمینه متحول سازد، می‌تواند بر مشروعیت مردمسالاری صحه گذاشته و مردم را به آن دعوت نماید. این موارد به شرح زیرند:

۱ ـ ۲ ـ مبتنی‌کردن حکومت بر «ملت» به جای «امت»

در گفتگوهای جاری میان اهل نظر سه مفهوم «امت»، «دارالاسلام» و «ملت» با یکدیگر خلط شده و احکام مربوط به هر کدام اشتباه گرفته می‌شود (۵) نخستین گام این است که این مفاهیم را از یکدیگر متمایز سازیم.

«امت» اجتماعی است که بر پایه باورهای مشترک دینی و تعهد به احکام الهی و بدون در نظرگرفتن اعتبارات دیگر تکوین یافته است. امت اسلامی هیچ مرزبندی غیرعقیدتی، مصنوعی و قلمرو ثابت و مشخص جغرافیایی ندارد. امت دائما در حال رشد و بالندگی است و دری گشوده دارد تازمانی که همه بشریت را فرا گیرد.

«دارالاسلام» بر شخصیت جغرافیایی امت اسلامی دلالت می‌کند. هر جا که مسلمانان حضور دارند و شعایر اسلامی برپا شود آنجا دارالاسلام است. دارالاسلام یک مفهوم جغرافیایی است که به اندازه وسعت کره زمین گستردگی دارد و مانند مفهوم امت می‌تواند رشد و گسترش داشته باشد.

زمانی امت اسلامی از جنبه نظام سیاسی در حکومت واحد متحد بودند و تقسیم امت به «حکومت‌ها و تفکیک دارالاسلام به مناطق نفوذ جغرافیایی مختلف و حکومت‌های گوناگون قابل تصور نبود.

در حال حاضر در بسطن امت اسلامی حکومت‌های متعددی تشکیل شده است که هر کدام مرزهای خاص و مناطق نفوذ جغرافیایی خود را دارند. دنیای امروز ما متشکل از «مجموعه‌ای از «حکومت‌های ملی (state nation)» است. در درون هر یک از این واحدهای واقعی موجود در قلمرو دارالاسلام ما با یک «ملت» مواجهیم نه یک «امت».

منظور ما از «ملت» در اینجا گروهی از افراد است که به وسیله جمع عوامل گوناگون مانند زبان، سرزمین، زندگی اقتصادی، فرهنگی و تاریخ مشترک و اراده پذیرش سرنوشت مشترک را دارند(۶). ملت در مفهوم جدید آن هنگامی شکل می‌گیرد که دو شرط لازم فراهم آید. نخستین شرط تکوین حکومت ملی است. در واقع ملت مجموعه کسانی هستند که در درون یک نظام سیاسی والاتر از قوم و قبیله (حکومت ملی) زندگی می‌کنند. شرط دوم به رابطه افراد ملت با سرزمین و محدوده جغرافیایی که در آن زندگی می‌کنند، مربوط می‌شود. افراد ملت نسبت به سرزمین خود «مالکیت مشاع» دارند (۷) این مالکیت مشاع به آن‌ها حق می‌دهدکه بر ملک خویش «تسلط» داشته باشند و آن را بر اساس حقوق ناشی از مالکیت مشاع اداره کنند. همان‌طور که مشخص است که ملت‌ها بر اساس اشتراک در باورهای دینی تکوین نمی‌یابند. صورت «حکومت ملی» صورت نظام سیاسی جهانگیر در روزگار ماست و تا زمان شکل‌گیری یک حکومت واحد جهانی، صورت جهانگیر باقی خواهد ماند.

کشورهای اسلامی موجود، ملت‌هایی هستند که لزوما بر پایه باورهای مشترک دینی در کنار هم جمع نشده‌اند. در هر یک از این ملت‌ها ما انسان‌هایی وجود دارند که اگر چه از نظر باورهای دینی با مسلمانان دیگر هم‌عقیده هستند، اما از حقوقی برابر با آن‌ها در اداره کشور بر خوردارند. چون یکی از اعضای «ملت» محسوب می‌شوند.

حکومت ملی در روزگار ما حاصل ایده‌های مدرن در باره ماهیت حکومت و نظام سیاسی است که همراه با پیدایش جامعه صنعتی این صورت از حکومت را نخست در آمریکای شمالی و اروپای غربی و سپس در دیگر سرزمین‌ها و قاره‌ها جایگیر کرده است. «ملت» برای فقه ما شبیه به «سرمایه‌داری صنعتی» است. فقهای ما از مسائل بانک و بیمه و چک و سفته به عنوان مسائل مستحدث بحث می‌کنند. ولی توجه ندارند که راس و رئیس مسائل متحدثه خود «سرمایه‌داری صنعتی» است (۸). در مورد پیامدهای وجود حکومت‌های ملی نیز در مباحث فقی ما بحث می‌شود، بدون آن که پیش از آن در مورد خود این «تجمع پایدار انسانی» بحث شده و حکم آن مشخص گردد.

اگر بپذیریم که «ملت» واقعیت بنیادین سیاست در روزگار ماست، هر حکومتی بایستی به پیامدهای حکمرانی بر آن توجه داشته باشد. چه این حکومت دینی باشد و چه غیردینی. حکومت هنگامی که بر مبنای ملت بنا می‌شود، حق ندارد میان افراد ملت خودی و غیرخودی بنماید و برخی را از حقوق کمتری نسبت به دیگران برخوردار سازد. میزان صحت باورها و قوت ایمان نیست، بلکه داشتن ملیت است.

ملت و امت دو شکل ساماندهی، به دو مجموعه انسانی هستند که ماهیتشان متفاوت است و هر کدام احکام ویژه خویش را دارند. فقه سیاسی ما باید این تفاوت را درک کرده و آن را در استنباط احکام مربوطه دخالت دهد.

۲ ـ ۲ ـ تمایزگذاری میان «احکام شریعت» و «قوانین موضوعه»

احکام شریعت با هدف تنظیم «اعمال دینی» ارائه شده‌اند. عمل دینی، عملی است که اولا به تناسب نظام اعتقادات دینی سامان پذیرفته است و ثانیا مصطوف به غایات دینی است. بنابراین، اعمال و مناسک دینی برای دینداران و به لحاظ دینی چنیه طریقیت دارند. یعنی از نظر دینداران این اعمال و مناسک وسایلی برای تامین اهداف و غایاتی خاص هستند. التزام به احکام نوعی ابراز تعهد و تعهد نسبت به شارع است، التزام به احکام شریعت دینداران را از مستوبی اخروی بهره‌مند می‌کند و از عقوبت الهی ایمن می‌دارد، جماعت‌های دینی را هویت ویژه و متمایزکننده می‌بخشد و بهترین شیوه عملی برای ورود به ساحت تجربه‌های دینی و مواجهه با امر الوهی‌اند.

البته مهمترین هدف التزام به احکام و آداب عملی دینی، گام‌نهادن در طریق سلوک معنوی و درک منحصر ربوبی است و سایر اهداف فرعی تلقی می‌شوند. در واقع شریعت مجموعه‌ای از باورهای هدف ـ وسیله‌ای است که راه‌های عملی نیل به اهداف دینی را مشخص می‌کند. در حالی که «قوانین موضوعه» با هدف تنظیم زندگی و روابط اجتماعی وضع شده‌اند. اگرچه نوعی تصور از عدالت هم در پس آن‌ها وجود دارد. بنابراین می‌توان گفت که «احکام شریعت» از «قوانین موضوعه» از چند لحاظ متفاوت و متمایزاند:(۹)

از نظر انگیزه: انگیزه اصلی التزام به شریعت دینی ابراز تعهد و تعهد نسبت به شارع و بنیانگذار مقدس شریعت است. در حالی که انگیزه وضع قوانین برقراری نظم و عدالت نسبی است و پاکی روح و حسن نیت در مرتبه بعد قرار دارد.

از نظر ضمانتجرا: قوانین موضوعه ضمانت اجرای ملموس (قوه قهریه حکومت) را دارد، در حالی که ضمانت اجرای قواعد شریعت درونی و وجدان دینی و ایمنی از عقوبت الهی است.

از نظر موارد نقض: میان «جرم» و «گناه» باید تمایز قائل شد. جرم نقض قوانین موضوعه است و گناه شکستن احکام شریعت. هر گناهی جرم نیست و هر جرمی نیز لزوما گناه نیست.

۳ ـ ۲ ـ تعریف مجدد از نسبت میان رفتار حکومت و احکام فقهی

در یک حکومت دینی انتظار می‌رود که نسبت خاصی میان رفتار حکومت و احکام شریعت برقرار باشد. برای این نسبت می‌توان یک قاعده راهنما تعریف کرد:

«رفتار حکومت نباید مغایرت قطعی با احکام قطعی شریعت داشته باشد». در تفسیر این قاعده بایستی به دو ملاحظه اصلی توجه کرد.

نخستین ملاحظه این است که هر حکمی که در فقه مرسوم «از بدیهیات فقه» باشد، لزوما از «بدیهیات شریعت» نیست (۱۰). تنها بدیهیات شریعت را می‌توان حکم قطعی دین دانست. در اینجا می‌توان این پرسش را طرح کرد که چه چیز از بدیهیات شریعت و در نتیجه از احکام قطعی دین نیست:

۱ ـ احکامی که در میان مذاهب شناخته شده و معتبر اسلامی (مالکی، حنفی، شافعی، حنبلی، تشیع جعفری و...) مخالف داشته باشد.

۲ ـ احکامی که در میان فقها و مراجع تقلید شناخته‌شده و معتبر شیعه مخالف داشته باشد.

۳ ـ احکامی که فقیهان جمیع مذاهب بر آن اتفاق نظر دارند. اما با پژوهش‌های تازه می‌توان قطعی‌الصدور (انتساب آن به وحی الهی) یا قطعی‌الدلالت (معنای مشخص و روشن) بودن آن را مورد پرسش قرار داد. به هر حال به ویژه در تشیع که باب اجتهاد باز است حتی آنچه بدیهی مذاهب انگاشته می‌شود قابل طرح و بررسی مجدد است.

رجوع به مراجع تقلید شناخته‌شده و دیدگاه‌هایشان نشان می‌دهد که بسیاری از احکام که قطعی تلقی می‌شده‌اند، در میان فقها و مراجع مخالفان شناخته‌شده‌ای دارند. به طور مثال مخالفت آیت‌الله محمدمهدی شمس‌الدین با «حکم مستوعبت حکومت‌کردن زنان»، مخالفت آیت‌الله احمد خوانساری با «اجرای حدود در زمان غیبت کبری» و سیاسی‌دانستن حکم اعدام مرتد توسط برخی از فقهای معاصر که نشان می‌دهد حتی بسیاری از بدیهیات فقه مرسوم قابل تامل و بررسی مجدد هستند و نمی‌توان از آن‌ها بعنوان احکام قطعی شریعت سخن گفت.

دومین ملاحظه به دیدگاه برخی از فقهای معاصر باز می‌گردد که اساسا تنظیم روابط سیاسی را بیرون از حوزه صلاحیت فقه می‌دانند. آیت‌الله مهدی حائری یزدی معتقد است که تنظیم روابط سیاسی (روابط میان شهروندان با یکدیگر و با حکومت و روابط میان کشورها) از جمله موضوعات جزئیه و متغیرات است و در رده احکام لایتغیر الهی قرار نمی‌گیرد. از نظر او نسبت میان احکام و تکالیف الهی و اداره امور سیاسی (تدبیر سیاسی) مانند نسبت و ارتباط قضایای صغری و قضایای کبری در یک قیاس منطقی است. به طور مثال قیاس منطقی زیر را در نظر بگیرید:

(کبری) هر انسانی فانی است.
(صغری) سقراط انسان است.
(نتیجه) سقراط فانی است.

ایشان تدبیر سیاسی را از جنس صغری و تشخیص موضوع می‌داند و معتقد است که شان فقیه تشخیص موضوعات جزئیه و تشکیل قضیه صغری و مداخله در روابط سیاسی نیست. بنابراین رفتار حکومت که همانا تنظیم روابط سیاسی است، ربطی به فقه و احکام لایتغیر و کلی فقه ندارد.

پی‌نوشت‌ها:

۱ ـ به عنوان یکی از معتدل‌ترین مصادیق نگاه کنید به: علی میرسپاسی، «دموکراسی یا حقیقت»، تهران، طرح نو، ۱۳۸۱

۲ ـ برخی از فتاوی اخیر دو مرجع تقلید مقیم قم (آیت‌الله حسینعلی منتظری و آیت‌الله یوسف صانعی) در همین چارچوب قابل تفسیر است.

۳ ـ روشنفکرانی چون استاد محمد مجتهد شبستری و دکتر عبدالکریم سروش به این پاسخ قائلند.

۴ ـ برای بحث تفصیلی در این مورد رجوع کنید، به احمد نراقی، «رساله دین شناخت»، تهران، طرح نو، ۱۳۷۸

۵ ـ در مورد این تمایز رجوع کنید به:

ـ محمدمهدی شمس‌الدین، «جامعه سیاسی اسلامی»، ترجمه سید مرتضی آیت‌الله‌زاده شیرازی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۰، صفحه ۱۰۸

ـ ع. فیلالی انصاری، «اسلم و لایسیته»، ترجمه امیر رضایی، تهران، قصیده ۱۳۸۰، صفحه ۳۶

۶ ـ در مورد تعریف ملت رجوع کنید به:

ـ محمد رضا خوبروی پاک، «اقلیت‌ها» تهران، شیرازه، ۱۳۸۰، صفحه ۱۷

ـ داریوش آشوری، «ما و مدرنیت»، تهران، صراط، ۱۳۷۶، صفحه ۱۷۵

۷ ـ مهدی حائری یزدی، «حکمت و حکومت» لندن ۱۳۷۴

۸ ـ در این مورد رجوع کنید به مرتضی مطهری، «مبانی اقتصاد اسلامی» تهران، حکمت

۹ ـ رجوع کنید به ناصر کاتوزیان، «کلیات علم حقوق»

۱۰ ـ محمدمهدی شمس‌الدین، «مشارکت سیاسی زنان در اسلام»، ترجمه محسن عابدی، تهران، بعثت، ۱۳۷۶، صفحه ۱۵

خاورمیانه و دو سیاست...

ادامه از صفحه ۱۱

بگیرد، هرچند بنیادگرایی اسلامی و تروریسم در غرب به حیات خود ادامه داد!

اروپا و غرب متفق‌القول بودند که بایستی این مشکلات و بحرانها را بطور ریشه‌ای حل و فصل کرد! از این رو مسئله توسعه سیاسی و اقتصادی خاورمیانه بعنوان یک راه حل ریشه‌ای طرح شد! که در جهت کاهش تضاد شمال و جنوب مورد توافق اروپا و آمریکا بود.

توسعه سیاسی این کشورها مورد حمایت کشورهای غربی قرار گرفت که تغییر و اصلاح نظام‌های سیاسی مورد دستور قرار گرفت ولی از همان ابتدا این نظریه طرح شد که در صورت آمادگی شرایط، تغییر قدرت سیاسی بجای تغییر سیاست و استفاده از زور مجاز باشد، که با مخالفت بخشی از کشورها مواجه شد. آنها استدلال می‌کردند که بایستی گذاشت روندها طبیعی طی شود. از این رو بایستی از اقدامات مثبت زمامداران اصلاح‌طلب این کشورها حمایت بعمل آید.

در مورد یوگسلاوی می‌بینیم این اروپا است که از آمریکا تقاضای دخالت نظامی می‌کند! بعد از ۱۱ سپتامبر در جریان قضیه حمله به افغانستان باز اروپا و آمریکا هم‌نظر هستند! اما داستان عراق که پیش آمد، بحران اروپا و آمریکا حاد شد، و این اختلاف بعنوان بزرگترین بحران بین اعضای ناتو خودنمایی می‌کند بدین‌گونه است که تظاهرات صلح با تشویق دولتهای آلمان و فرانسه به عنوان یک رویداد بزرگ، ثبت تاریخ می‌شود. اینکه ما روشنفکران جهان‌سومی چگونه از این تضادها بهره‌برداری کنیم، پایه خط مشی سیاسی ما را تشکیل می‌دهد! بطور مثال اتحادیه اروپا، در رابطه با ایران سیاست انتقادی را پیش می‌برد. در حالی که پوش توهمی نسبت به جناح اصلاح‌طلب ایران ندارد و توک تیز حمله بسوی ارگانهای غیر انتخابی رژیم و دستگاه ولایت فقیه نشانه رفته است و در موضع حمایت از مبارز، مردم ایران قرار دارد!

بنابراین بنظر نمی‌رسدکه اروپا و آمریکا بر سر مسایل خاورمیانه، اختلاف استراتژیک داشته باشند! که حالا برخی از روشنفکران به شمول آقای فرخ نگهدار بر روی این اختلاف جنگ سرد! به گونه‌ای حساب باز کرده، و خود را در مقابل آمریکا قرار داده‌اند، چنین سیاستی اگر پیگیر دنبال شود، چیزی جز دفاع از جمهوری اسلامی نخواهد داشت. امیدوارم که اینطور نشود!

نتیجه:

حرف اول سیاست این است که هر جریانی دنبال منافع خود تلاش می‌کند، مهم این است که باور داشته باشیم. اشتراک منافع را واگذاشت!

دوم ـ در دو دهه گذشته بیشترین جنگ‌های جهان در خاورمیانه و اکثرا مابین مسلمانان انجام گرفته است! در آمد سرشار نفت بجای اینکه زیرساخت صلح و دمکراسی گردد، در خدمت استبداد و جنگ قرار گرفته است!

سوم ـ تظاهرات ضد جنگ قبل از اینکه به آمریکا آسیبی برساند، آشکارا بسود صدام حسین تمام شد! حذف حکومت بعثی صدام، بسود روند دمکراسی در منطقه خاورمیانه و بطور مشخص کمک موثری به رهایی کشورمان از چنگال استبداد دینی می‌کند!

چهارم ـ تغییر نقشه جغرافیای سیاسی منطقه مورد توافق اروپا و آمریکا است. اختلاف بر سر چگونگی اجرای این پروژه است و قرار نیست جنگ سردی در گیرد! اروپایی‌ها می‌گویند این تغییر بایستی روند طبیعی و تدریجی طی کند و بدنبال تغییر سیاست حاکمان خاورمیانه‌اند و آمریکا می‌خواهد با قدرت نظامی بی‌نظیر خود از حلقه ضعیف (صدام) آغاز نماید!

پنجم ـ اینکه احزاب سیاسی ایرانی سرانجام ناگزیر خواهند شد، بین اپوزیسیون و رژیم اسلامی یکی را انتخاب نمایند. چراکه ۴ اسفند شکست قطعی دمکراسی گردد، تنها راه اصلاح طلبان دوم خرداد می‌بود، تنها راه اصلاح حکومت دینی، برکناری چنین رژیمی است!

زیر نویس:

۱ ـ جمهوری اسلامی ۴۵۰ میلیارد دلار در ۲۳ سال گذشته تنها از نفت درآمد ارزی داشته است که یک سوم آن را صرف هزینه نظامی و امنیتی خود کرده است!

۲ ـ به نقل از پیانیه ۵۸ روشنفکر آمریکایی جنگ ضدتروریستی دولت آمریکا عادلانه است و ما از آن حمایت می‌کنیم.

۳ ـ اغلب کارشناسان معتقدند که قدرت‌گیری احزاب راست و بیگانه‌ستیز و کاهش آرای سوسیال دمکرات در اروپا ناشی از مشکل مهاجران می‌باشد!

۴ ـ بنا بر آمارهای موجود، ۱۲ میلیون مسلمان در اروپا زندگی می‌کنند و سازمانهای بنیادگرای اسلامی به لحاظ فکری دست بالا را در بین مهاجران مسلمان (غیر از ایرانی‌ها) دارد!